



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۸/۰۸/۱۴

دوکتور محمد اکبر یوسفی.

## ملت و ملت گرایی در اروپا و تأثیرات آن بر افغانستان!

(قسمت چهارم)

یادداشت: تحریر این سلسله مقالات بتاریخ ۲۰۱۱/۰۴/۰۱ انجام یافته و در همان سال نشر شده است، حال پس از اصلاح اشتباهات ممکن تایپی، و رفع سکتگی های احتمالی، فقط در آغاز یک مطلب از تاریخ قبل از تأسیس دولت های آلمان و فرانسه نیز علاوه شده است، لیکن متن بعدی بدون تغییر کلی، دوباره، به آدرس «آریانا افغانستان آنلاین»، جهت نشر مکرر این سلسله مطالب، ارسال شده است.

انگیزه تعیین این عنوان، زمانی پیدا شد، که این نویسنده، بر قسمتی از رویداد های سیاسی اروپا در قرن ۱۸ و ۱۹ الی برخی از وقایع در قرن بیست، مختصراً مرور می کرد. درین مطالعات با پدیده "ملت" و "ملت سازی" در اروپا، به عنوان مباحث علمی بر می خورد. وقتی در عمق نظر انداخته می شد، دیده شد که هم در پروسه "ملت سازی" درین کشور ها، زمان خیلی بیشتر از آن سپری شده است، که برخی ها ممکن تصور کرده باشند. از جانب دیگر در باره مفهوم "ملت" و "ملت گرایی" نیز دو نظر مختلف، در رابطه با مبداء و عمر آن و هم اینکه آیا از نگاه "ایدیالوژیک" به "ملت گرایی"، بمثابة "دکترین" می توان نگرست، بهمان ترتیب وجود داشته است. این وضعیت، توجه بیشتر مطالعه کننده را هم، بخود جلب نمود. علایم پروسه اصلی، در غرب اروپا الی اروپای مرکزی (آلمان امروزی)، با مشخصات خاص آن، پس از فروپاشی امپراتوری "روم" حدس زده می شود. درین فروپاشی سرزمین های آلمان و فرانسه امروز، در تحولات بعدی نقش صریحتر داشته اند، تفصیل درینجا نمی گنجد، اما مختصراً، یک مرحله را از نظر می گذرانیم، که با وقایع امروز افغانستان، به ارتباط تصورات و تعبیر های "هویت" مطابقت نشان می دهد، طوری که برخی از وابستگان "ایتی ها"، در افغانستان امروز، درین مرحله بحران خونین سیاسی، همانگونه نسبت های "ایتی" را بزبان می آورند.

یکی از مهمترین پادشاهان "اروپا"، "کارل کبیر" (*Karl der Große*) (از ۷۶۸م تا ۸۱۴م) پادشاه امپراتوری "فرانکن" شناخته شده است، که درست بتاریخ ۲۵ دسمبر ۸۰۰م، به عنوان اولین فرمانروای اروپای غربی، از زمانه های "قدیم" ببعده، مقام و حیثیت "قیصر" را تصاحب شده است. نواسه او هم یکی از فرمانروایان مهم، از نسل "کارولینگر" (*Karolinger*) شناخته می شود. در زمان زمامداری او، "امپراتوری فرانکن ها" ("فرانسه امروز)، وسیعترین ساحات را، تحت کنترل آنها، داشته اند. درین مرحله "قیام ها" و "تجزیه ها" در حاکمیت های آنزمان، رخ داده است. یکی از نویسندگان، بنام "هیربرت روزندورفر"، زمانی می نویسد: "تاریخ جهان، رد پی خون است". نویسنده مقاله در مجله "فوکوس"، چاپ آلمان (الکسندر گالدی) هم چنان می نویسد، که تقریباً، تاریخ آلمان هم، طور دیگری آغاز نیافته است. او درین گزارش از جنگ تاریخ ۲۵ جون ۸۴۱م سخن می زند، که در نتیجه محاربه، طبق قرارداد "فیردون" (*Verdun*)، امپراتوری "تقسیم" می گردد، که در آنزمان اثری از مفکوره "ملی" هم چنان، وجود نداشته است. از آن لحظات ببعده، "فرانسه" و "آلمان" امروزی، هر یک راه جداگانه خود آنها را در پیش گرفته اند. دلایل تقسیم، درین گزارش، کاملاً سیاسی ارزیابی شده است. تأکید می ورزند که در آنزمان این "فرانسه" و "آلمان" امروز وجود نداشته اند، یعنی بعداً بوجود آمده اند. در همین راه جداگانه، که مردمان قلمروها در پیش گرفته اند، زبان ها هم، متفاوت انکشاف نموده است. زبان مردم در فرانسه به زبان "رومان؟" تغییر یافته، در حالی که در شرق "فرانکن"، زبان "دویچ" ("گیرمانی") انکشاف نموده است. همین گزارش ثابت می سازد که عدم "توافق سیاسی"، بین مسکونین یک قلمرو، مردمو کلتور ها را، متفرق می سازد، که در نتیجه هر یک مسیر انکشاف متفاوت خود را می پیمایند و برعکس، در صورت "توافق سیاسی"، چنان وحدت و

هم‌آهنگی بوجود آمده می‌تواند که با قبول اساسات قانونی یک دولت واحد، مفهوم "وحدت ملی"، بوجه احسن رشد و تکامل می‌بیند و علاوه بر نتیجه "ادغام" کلتور های مختلف در کلتور بزرگ بر غنای کلتوری و فرهنگی می‌افزاید و هم اشکال همزیستی با همی و هم‌آهنگی رشد و تقویت می‌بیند. همچو غنای گنجینه کلتوری هم برای آن جمعیت و هم در نهایت بنفع تمام بشریت رشد می‌تواند. بدین ترتیب، همزیستی جمعیت های مختلف با کلتور های خاص آنها، در تحت قوانین سیاسی حقوقی، جوامع "کثیرالکلتور" را نیز بوجود می‌آورند، که یک ثمره مثبت شناخته می‌شود.

به این جملات و مفاهیم کوتاه قبل از ایجاد دولت "آلمان"، یا "دویچلند"، توجه نمائید که درین متن می‌خوانیم: «اگر در آلمان، در سر زمین امروزی آلمان از کسی پرسیده می‌شد، که آیا او خودش را بحیث "دویچر" احساس می‌کند؟ در آن صورت عکس العمل حتماً با یک سر تکان دادن غیر قابل باور، نشان داده می‌شد. انسان ها در آلمان، خود شانرا "فرانکن"، "بجوارن"، "المانن"، "ساکسن" و یا "تیورینگن" می‌نامیده اند. لازم بود، تا صد ها سال "بگذرد"، تا همه به عنوان یک "ملت" و "مردم" یکجا، نمو کنند. هیچ پادشاهی یا امپراتوری در آنوقت، در کشور "دویچ" یا "دویچلند" وجود، نداشته است. کلمه "دویچ" فقط در زبان مردم وجود داشته است.» در کشور "کثیرالاینتی" ما، در بیش از قریب هزار یکصد سال، آنهم درین عصر و زمان، که سابقه دیرینه در تمدن های درخشان تاریخی داشته است، این کشور حال گروگان گروهک هایی گردیده است، که مردم ما را با نسبت های "نژادی" و "نسبی" و یا "قومی" با تفاوت های "لسانی" و "مذهبی" مهر می‌زنند و مانع "وحدت ملی" و اجتماعی درین کشور می‌گردند. اینرا می‌توان "راسیزم شاخدار" نامید، که تفصیل درینجا، نمی‌گنجد.

حال وقتی اگر انکشافات معینی را، بعد از انقلاب فرانسه و متعاقباً، جنگ های داخلی بعضی ازین کشور ها را، از نظر گذشتانده باشیم و هم چنان، بر ساختار های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مرور نمائیم، نشان می‌دهد که آن رویداد ها، تغییرات بنیادی را درین جوامع بوجود آورده است. رقابت ها، بین کشور های اروپائی، بر سر تقسیم مجدد دنیا، آغاز یافته است. نباید فراموش کنیم، که افغانستان از جمله کمترین سر زمین های دنیاست، که در جمع مردمان مسکون درین کشور، نسل ها و بازماندگان، تمدن های کهن، نیز سکونت دارند. وقتی استعمار از قاره اروپا، با برنامه ها و آهنگ های جدید براه می‌افتد، و خاصتاً بسوی "آسیا" و "افریقا" به تلاش های تسلط بیشتر، مبادرت می‌ورزد، افغانستان همواره از فشارها و تجاوزات خونین آنها، صدمه دیده است. با مطالعه همان مراحل، هم چنان با مفهوم "ملت" و "دولت های ملی" و آزادی های ملی هم، علاقمندی ایجاد شده است، تلاش صورت گرفته است تا آنچه را که این نویسنده می‌یابد، با هموطنان خود در میان بگذارد. وقتی کلمه "اروپا" را می‌بینید، درینجا، فقط سمت مطالعات را، نتایج انقلاب فرانسه تعیین نموده است، نه مطالعه اوضاع تمام کشور های اروپائی. یعنی فقط بعد از مرحله معین، یعنی پس از انقلابات فرانسه و شمال آمریکا، در نظر گرفته شده است، تا دیده شود، که چه چیز سبب شد که آنها، بتوانند به "اختراعات" ماشین دست یابند و در نتیجه تسریع "تولید ماشینی"، "نظام اشرافیت فیودالی" را هم بسرعت ریشکن کنند. اما در کشور ما، تا اکنون بقایای آن نظام های فرسوده، یعنی "بقایای فیودالی"، "متنفذین محلی"، کشور را در بستر گرم بحرانات، بی انجام نگه دارد. وضعیت بحرانی کشور ما، که در بروز بحران باید عوامل بی شمار نقش داشته بوده باشد، نقل قول "ایمانیل کانت"، با وضعیت فعلی کشور ما و عقبماندگی های قرون، مطابقت کامل نشان می‌دهد، که یک زمانی گفته است: **"کسی که خودش را کرم می‌سازد، لازم نیست که شکایت کند، اگر وقتی زیر پا می‌شود و یا لگد می‌خورد."**

پس از انقلاب فرانسه، بتدریج نه تنها، در تعداد کثیری از آن کشورها، رژیم های پادشاهی "قلمروی" سقوط می‌کنند و حکومت های "ملی"، بنام "جمهوری" نیز جای آنها را اشغال می‌نمایند، بلکه در برخی از پادشاهی ها، هم چنان، حکومت های "مطلقه"، به "مشروطه"، به تغییر ماهیت قدم بر می‌دارند. تأسیس دولت های دیموکراسی مبتنی بر حقوق بشر و سایر قانونیت ها، برقرار می‌گردد. اما کشور ما که در قید عقبمانی های قرون قرار داشته است، در طول این زمان، در حقیقت ناظر اوضاع جهان بوده است، عقبگرا های متنفذ و بنیادگرایان هم صف آنها، مانع هر گونه قدم به پیش می‌شده اند. تعجب نیست که با همچو بحران روبرو شده است. حال هم دلیل دوام آن می‌تواند در آن نهفته باشد، که "رهبران و مسئولین سیاسی" که در اداره فعلی کشور نصب شده اند، همان رقابت های کسب قدرت را به پیش می‌برند، که با آن فعالیت ها، بحران خونین را، خود آنها، باعث شده اند.

البته جای شک هم نیست که از همان دوران هخامنشی ها و بعداً دوران اسکندر مقدونی و یا "شگوفایی تمدن اسلامی" ببعده، این سرزمین در تبادله امتعه و علم و فرهنگ نیز بین جوامع مختلف سهم می‌گرفته است، اما نه بشیوه کنونی و یا با کیفیت فعلی، که بررسی آن در چنین

مضمون گنجایش ندارد. نباید فراموش کرد، که در تاریخ این کشور، تمدن‌ها آباد و ویران شده است. در همه وقایع گذشته، توافق و عدم توافق سیاسی در آبادی و ویرانی کشور نقش داشته است، نه تفاوت‌های "ایتنی" و یا موضوعات دیگر، چون لسان و مذهب و غیره ارزش‌های کلتوری. از جانب دیگر باید تذکر داده شود، که چنین تأثیرات احتمالی همچنان یکجانبه نبوده است. بیش از صد سال است که بعنوان مثال در مؤسسات تحقیقاتی شهر "بن" آلمان، پایتخت سابق آلمان فیدرال، از آثار "البیرونی" مطالعات صورت می‌گیرد. علما و دانشمندان، با نام‌های بی‌شمار علما و فرهنگیان کشور و منطقه ما و بخصوص، با نام "ابن سینا" به ارتباط، اساسات علمی و بخصوص آثار بی‌مثال او، در ساحه طب، آشنا هستند.

در واقعیت امر، نویسنده می‌خواهد تا فقط بیشتر بر تأثیرات «آیدیالوژیک»، بعد از قرن نوزده، که دولت‌های نوع جدید ملی در اروپا، با بعرضه وجود گذاشته اند، نظر انداخته شود. تنها هدف از آیدیالوژی «ناسیونالیستی» نیست. ملت و یا بهتر بگوئیم جوامع آنها، در تحت اداره دول متمدن و پیشرفته، با آیدیالوژی‌های مختلف در جامعه، در گیر بوده اند، که ممکن اینجا و آنجا نفوذ کم و بیش افکار «ناسیونالیزم»‌های مختلف و همچنان افکار چپ و یا راست نیز تبارز نموده باشند. احتمال چنین تأثیرات را باید بطور کلی در دو وقفه زمانی در نظر گرفت. سالهای قرن نوزده و قرن بیست. در قرن نوزده مؤرخ گریگوریان به عنوان مثال، در دوران امیر عبدالرحمن خان، کلمه نوین یا ("مُدرن") را بکار برده است، قابل توجه است، که تحقیقات عمیقتر از آن مرحله فاقد منفعت نخواهد بود. نادیده نباید گرفت که در قرن نوزده، در شرایطی که افغانها با استعمارگران انگلیسی دو جنگ، تاریخی را پشت سر گذاشته بودند، میشود که افغانها بطور انفرادی به غرب سفر کرده باشند. بخصوص از طریق نیم قاره هند به اروپا. به عنوان یک مثال برجسته، میتوان از شخصیت‌هایی چون سید جمال الدین افغان و همچنان محمود طرزی یاد کرد، که در اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیست، از جمله فعالین و رهبران جنبش مشروطیت اول و دوم نیز یاد شده اند.

شاخص‌های نسبتاً روشنتر را می‌توان بعد از سالهای ۱۹۲۱م، زمانی که بعد از استرداد استقلال افغانستان در زمان "امیر امان الله خان"، این کشور به ایجاد مناسبات دیپلماتیک پرداخته و محصلان و نوجوانان را برای فرا گرفتن تعلیمات و تحصیلات عالی به کشورهای خارجی منجمه، به اروپا اعزام داشته اند و همچنان سفرهای افراد آزاد بشمول تاجران و جهانگردان، ممکن گردیده است. طوری که در مقالات دیگر هم تذکر رفته است، آنچه درین رابطه از تجدد و ایجاد دولت‌های ملی حرف در میان آید، نویسنده بر مبنای نتایج تحقیقاتی مؤرخین و دانشمندان معروف، مبداء "ملت" و "ملت‌گرایی" را در اروپای غرب و شمال امریکا، می‌بیند. در عین زمان همواره احساس می‌کند، وقتی از کلمه دولت ملی و یا منافع و هویت ملی نام گرفته می‌شود، امید است خواننده محترم و علاقمند آنرا با ملت‌گرایی "راسیستی" و "عظمت‌طلبی" عوض نکند. در ادوار مختلف زمانی که در دولت‌های نوین اروپایی، جلسات ملی، که حال کلمه معمول «پارلمان»‌ها، به آنها، بکار برده می‌شود، نمایندگان مفکوره‌های مختلف، از «سوسیال دیموکرات‌ها»، که در آنزمان نزدیک به جنبش کارگری بوده اند، تا «کمونیستها»، «لیبرال‌ها»، «ناسیونالیست‌ها» و غیره، بشمول سلطنت‌طلبان، در چنین مجالس ملی اشتراک داشته اند. هر یک در جهت کسب قدرت و نفوذ بیشتر در جامعه و در سیستم، فعال بوده اند. ما امروز نیازمند آنیم که در پروسه دیموکراسی، جلو هیچ کس در سهمگیری در آن گرفته نشود. هدف باید اتحاد همگانی، تعقل و مبارزه بر ضد استبداد و بخاطر صلح و آبادی وطن، باشد. تا به کی شکایت از فساد، عقبمانی، بی‌عدالتی و نفاق داشته باشیم؟

این هم حقیقت است که پس از انقلاب فرانسه، هر یک از جوامع نوین اروپایی از خود هسته‌هایی از دانشمندان و فیلسوفان، اقتصاددانان و حقوق دانان و غیره را تشکیل داده، چنانچه بعنوان مثال، سر زمین آلمان بمثابه مهد فیلسوفان و صاحبان افکار نوین شهرت داشته است. اما نا گفته نمی‌خواهیم بگذاریم، که متفکرین این کشورها، که خود طراح اندیشه‌ها و نظرات معین بوده اند، خود به عمق مسایل وارد بوده، حین بروز علایم اشتباه آمیز در نتایج، خود آنها، قادر بوده اند تا بر «تئوری»‌ها و نظریات قبلی خود شان، بدون واژه‌ها و رسوائی و یا چشم پوشی، تجدید نظر نمایند. همچو طراحان خود قادر به تصحیح آن نیز بوده اند. در اجتماع ما، در حال حاضر، این حالت ممکن نیست. بدین معنی که برخلاف، نویسندگان ما، دانشمندان آنها، نقاط قوی و ضعیف خود آنها را می‌دانسته اند، و جرأت اظهار را هم داشته اند، زیرا مختصرین چنین نظریات، از اجتماع خود آنها بوده اند. همین حالت می‌تواند بمثابه یکی از مشخصات محسوب گردد، که بر طبق آن اروپائی‌ها، بهتر از هر یک از قاره‌های دیگر، اساس فرهنگ صحبت و مباحثه را، که به «دیالوگ»، معقول انجامیده است بخوبی عملی توانسته اند، و روند انکشاف قانونمند را بهتر درک نموده اند. قبل از همه باید تذکر داده شود که مؤرخین، انکشاف همه «دولت‌های» ملی ای که در نتیجه طرد استعمار بوجود آمده اند، ناکام می‌دانند، زیرا قادر نگردیده اند، تا به معنی اصلی کلمه دول ملی را مانند اروپا، رشد

دهند، البته بحثی است جداگانه. در اروپا، هیچگاه نظر واحد در مورد "ناسیونالیسم" وجود نداشته است، که به آن بمثابة یک "دکترین" و یا یک نظریه علمی بنگرند و برای همه قابل درک باشد. برای آنها، حال "دیموکراسی" و طرد و دفع "راسیسم" و اشکال "افراطیت" مطرح است، که کشور ما، از آن خیلی در فاصله قرار دارد.

حقیقت انکار نا پذیر را باید پذیرفت که تقلید از نظرات دیگران، یا به اصطلاح از «کاپی» کار گرفتن، بدون درک جوانب علمی آن می تواند عواقب نا گوار داشته باشد. جای شک نیست که در مراحل مختلف، تحصیل یافته های کشور ما هم، در قاره های متعدد در پهلوی فرا گرفتن علم و دانش مسلکی، الهامات و تصویری را هم با خود به جامعه ما، چه شعوری و چه غیر شعوری بوده است، انتقال داده اند. ممکن کتب و رساله هایی هم ترجمه کرده باشند. هموطنان ما که امکان آموزش زبان خارجی را نداشته اند، یا از خارج شناختی نداشته اند، و یا اینکه فرصت نداشته اند، اما بدون شک علاقمند به تحول و ترقی بوده اند، حتماً از همچو منابع ترشح شده از افکار این تعلیم دیدگان خارجی، کار گرفته اند. چنین حالات وقتی خطرانی را هم در خود تعبیه نگه می داشته باشد، که انسان بسوی مطلق گرائی راه یابد. از جانب دیگر، عدم درک و عدم داشتن فهم لازم از ضعف های افکار بیگانه و یا عدم آشنایی با جوامع دیگر و تجارب آنها، برای انسان امکان اتخاذ تصمیم و یا قضاوت درست، در اختیار نمی گذارد. همچو حالت در کشور ما، بخصوص که گذار های اجتماعی و اقتصادی، بطور مکمل آنطوری که در اروپا صورت گرفته است، درین کشور بوقوع نه پیوسته است، بر همه لازم است، تا در رابطه با طرز دید ای که از خارج با خود حمل می کنند، تجدید نظر نمایند. درینجا، یکی از خاطرات را بیان می داریم:

زمانی، یکی از ترجمانان که مصاحبه یکی از سیاستمداران افغانی را که با خیر نگار روزنامه آلمانی «دی ویلت» انجام داده است، ترجمه کرده بود، حکایت می کرد، سیاستمدار افغانی، طبق معمول از دوستی و روابط دیرینه بین دو کشور افغانستان و آلمان و مردمان هر دو کشور نام برده، در عین زمان از شخصیت های سیاسی و دولتی آن، بطور مشخص از "ویلی براندت" نیز نام گرفته است. در جریان صحبت اش با این کلمات، دوستی کشور و مردمش را با کشور و مردم آلمان تکرار نموده، چنین تعریفی را هم ارائه داشته است: «**به هر صورت ما آریایی هستیم!**». البته هدف از هر دو کشور بوده است. این است نمونه صریح از تمایلات تعبیه شده "راسیستی" در اذهان و افکار "روشنفکران" و "سیاستمداران"، کشور، که از جهان خارج، هم بی خبر بوده می توانند. چنین تمایلات را نمی توان "ملی" دانست. اما "شوونیسم" ناسیونالیستی. "نژاد آریا"، را "نازی" های آلمان، "نژاد آقاییان" می دانسته اند.

صرفنظر از اینکه با این اظهار، سیاستمدار افغانی در حقیقت امر خودش را افشا نموده است، که علاوه بر فقر معلومات، هنوز طرز تفکر و اندیشه های گذشته در ذهن وی موجود بوده است، در حالی که در آلمان، دیگر اکثریت مردم، با این هويت، جامعه و مردم خود آنها، را نمی شناسند. البته ممکن است که بعضی از بقایای "راسیسم" و "شوونیسم" وجود داشته باشند، اما با این چنین رسوائی، نه در سطح مسئولین در کشور، آنها. از جانب دیگر، بدون توجه به حوادث تاریخی جنگ دوم جهانی، که «نازی» ها شعار نژاد «آریا» را، بحیث نژاد ما فوق همه می سروده اند، جنایات نا بخشودنی در برابر بشریت و مردم آلمان نیز انجام داده اند. مصاحبه دهنده افغانی، ممکن واقف نبوده باشد، که در زمان حاکمیت «نازی» ها، شخصیت های معروف آلمان، منجمله "ویلی براندت"، که خود در همان لحظه، از آن نام برده بود، در زمان حاکمیت "نازی ها"، در تبعید جبری از کشورش بسر می برده است. شخصیت های بی شمار دیگر همفکر و پیرو افکار مختلف که "ویلی براندت" نیز در جمله شامل بوده است، شب و روز در تلاش بر اندازی آن رژیم "نازی"، فعالیت می نموده اند. موجودیت کشتار گاه ها، مراکز تجمع وحشتناک و زندانهای هولناک، که آثار آن تا بحال بحیث هوشداری به نسل های آینده، حفظ گردیده است، نمایانگر آنست، که علیه "راسیسم" در هر زمان و علیه هر کس به پیش برده شود. برای همه کشور ها، از اهمیت حیاتی برخوردار است.

بیش از هفت دهه است که همین جامعه آلمان، در همه سطوح، مشغول ارزیابی آن مرحله تاریخ کشور آنها، می باشند. مرحله ای که با چنین تصور «نژادی»، شعار های آنها تعیین می گردیده است، و از جانب اذهان عامه این کشور بنام دوران فاجعه ها و جنایات، در برابر بشریت شناخته می شود. ازین سرزمین دو بار آتش جنگ افروخته شده بود، هر دو بار، با سهمگیری "ناسیونالیست ها" و پرداخت قیمت سنگین از جانب انسان های بی گناه. ولی خیر نگار مصاحبه کننده، در تحت شرایطی تعلیم و تربیت را فرا گرفته بود که با فهم و درک سیاسی وی شعار: «**هیچگاه دو باره ازین خاک جنگ آغاز نگرده!**»، همراه بوده است.

نویسنده این مطلب یکبار دیگر بیاد می آورد، آنطوری که «هانس کوهن» از موجودیت دو نوع «ناسیونالیزم» در دو جنب دریای «راین» آلمان، نام برده است، هستند دانشمندانی هم که از «ناسیونالیزم» های زیادی نام می برند، اما ملت یا «ناسیون، نیشن» را نباید دست بسته به «ناسیونالیزم» دست راستی یا "شوونیزم" سپرد. این چنین خطرات در کشور ما، محسوس است. هر ملت می شود از خود ترکیب خودی اجتماعی، فرهنگی داشته باشد. «ناسیونالیزم» یا ملت گرایی که ماهیت آیدئولوژیک داشته باشد، می تواند، در آن تفاوت های نظر و حتی اندیشه های متضاد هم وجود داشته باشد، علاوه از آن، در اجتماعات ملی، می تواند تفاوت های «ایتنی» نیز وجود داشته باشد، اما از آنجائی که «ایتنی» ها در جهان امروز، از نگاه "نژادی" بندرت خالص خواهد یافت، پس نهایت مهم و حیاتی است که، فرهنگ های متفاوت، بمتابۀ گنجینه، پهلوی هم حفظ گردند. تشکل های سیاسی ای که در چوکات یک دولت، که در اروپا پس از انقلاب فرانسه به «دولت های ملی»، منسوب گردیده اند، در جریان تشکل و رشد آنها، خواست اجتماعات مرکبۀ هر یک از چنین سیستم های سیاسی جدید را در نظر می گرفته اند، در قلمرو های آنها را، در امر تشکیل حاکمیت مشترک، نقش اساسی و مؤثر ایفاء می نموده اند.

ادامه دارد ...

